رونمایی از «صبح شام»

کتاب «صبح شام» با حضور حسین امیرعبداللهیان مدیرکل سابق خلیج‌فارس و خاورمیانه وزارت خارجه، محمدمهدی دادمان رئیس حوزه هنری انقلاب اسلامی، زینب سلیمانی دختر شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی، محسن مومنی‌شریف رئیس سابق حوزه هنری، حجت‌الاسلام سعید فخرزاده نویسنده و پژوهشگر تاریخ شفاهی و عبدالحمید قره‌داغی مدیرعامل انتشارات سوره مهر، رونمایی شد./ سوره مهر

انتشار ترانه‌های انقلابی آذربایجان

کتاب «شاه چمدان داگئتدی» شامل شعارها، سرودها، ترانه‌ها، طنزها و هزل‌های انقلابی مردم آذربایجان که تحقیق و تدوین آن برعهده عمار احمدی است، با مقدمه‌ای از ناصر فیض، شاعر و طنزپرداز مطرح کشور و به همت انتشارات «راه یار» راهی عرصه نشر شد. «شاه چمدان داگئتدی» در ۷۲ صفحه، تیراژ هزار نسخه و با قیمت ۸۰۰۰ تومان منتشر شده است./تسنیم

تمام قد می‌ایستیم به احترام شهیدان مدافع حرم خان‌طومان
آنها که ایستادند تا حرم تنها نماند و دست تروریست‌ها به آن نرسد

شکوه بازگشت

گروه فرهنگ

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا». این عبارت حدیث نیست، اما اگر بگوییم به اندازه سخنان معصومین، زبان حال زندگانی بشر است، اغراق نکرده‌ایم. از محرم‌الحرام سال ۶۱ هجری قمری تا امروز بارها دیده‌ایم و تجربه کرده‌ایم که همه جای زمین بی‌عدالتی و ناراستی‌ای است که برای ایستادن مقابل آن باید حسینی عمل کرد که همه زمین‌ها و سرزمین‌ها کربلاست... روز گذشته وقتی تصاویر مواجهه خانواده شهدای خان‌طومان با پیکر شهیدان‌شان در حرم امام رضا(ع) منتشر شد، باردیگر بوی عدالتخواهی شهدای کربلا از سرزمین شام، جایی نزدیکی حلب در سوریه، از خان‌طومان به ایران آمد.

از پنج سال پیش که نیروهای مدافع حرم ایرانی در شاهراه خان‌طومان مقابل حمله نیروهای تکفیری تروریستی داعش و النصره ایستادند و مانع رسیدن آنها به حلب شدند تا همین روز گذشته خانواده‌های‌شان در انتظار بازگشت پیکر این شهدا بودند.

حمله‌ای که در زمان آتش‌بس رخ داده بود و اگر نبود ایستادگی مردانه لشکر فاطمیون، خیلی از معادلات جنگ تغییر می‌کرد.

آنها ایستادند تا دشمن تروریست‌ها زانو خم کند و نایستد، بعد هم در غربت و گمنامی پیکرهای‌شان گوشه‌ای آرمید تا در تفحص‌های تازه پیدا شود و به‌سوی ایران پرواز کند. بیایند و خانواده‌ها تابوت‌شان را یك دل سیر در آغوش بگیرند و بعد هم آنها را در گوشه‌ای از وطن، در زادگاه‌های‌شان به خاك بسپارند. نوشتن این چند صفحه برای شهدای خان‌طومان کمترین کار بود که می‌توانستیم انجام دهیم، تلاش کردیم روایت‌هایی از خانواده‌های‌شان به‌علاوه خاطراتی از دوستان این شهدا را در این پرونده چند صفحه‌ای گرد آوریم و ادای دینی کنیم به آنها. آنها که ایستادند، چون رسم ایستادن را بلد بودند...

روایتی از شهید محمود رادمهر

به حکم عقل، شکرگزاری می‌کنم

کبریا مقدس
جام جم مازندران

بعد از چهار سال و نیم بازمی‌گردد. اردیبهشت سال ۱۳۹۵ بود که خبر شهادت محمود رادمهر به گوش مادرش رسید؛ هرچند این مادر می‌دانست که فرزندش پا در چه راهی گذاشته و چه مقصودی را دنبال می‌کرده است، ولی دسیسه و نامردی دشمن و شهادت مظلومانه جگرگوشه، چیزی نیست که او آن را فراموش کند. حالا اما دلش آرام گرفته به انتقام بزرگمرد تاریخ معاصر، شهید سپهبد سردار حاج قاسم سلیمانی.

محمود رادمهر یکی از پنج شهید خطه سبز و سرخ مازندران است که دیروز پیکرش به وطن بازگشت، در مشهد مطهر تشییع و بدرقه‌اش کردند که در آغوش وطن آرام بگیرد.

عقیله ملازاده‌سورکی یکی از صدها هزار مادر داغدار این سرزمین است و مانند هر مادری که فرزندش راهی میدان نبرد شده، خواب به چشمش نیامده و بی‌اشك نمانده است. مادری که بارها از فرزندش شنیده بود پا در راهی گذاشته که بازگشتی از آن نیست و مقصدی جز شهادت ندارد. حالا محمودش آمده و می‌تواند با خیال آسوده چشم از در بردارد و سر به آسمان بلند کند. مادر شهید رادمهر بیشتر از هر زمان دیگری حرف‌های فرزندش را درك می‌کند، احساس او و اعتقاداتش را. حالا این مادر معنای ولایتمداری فرزندش را به‌وضوح می‌بیند، تابع امر رهبر و تسلیم دستورات الهی بودن پسرش را از اعماق وجودش می‌فهمد. مادر شهید رادمهر حالا بیش از همیشه دلتنگ اوست؛ حتی بیشتر از تمام چهار سالی که به انتظار گذشت.

شادی مدام و چهره همیشه خندان فرزندش، یك لحظه از مقابل چشم‌هایش دور نمی‌شود. چه شاد بود و سرزنده، حتما حالا هم شاد و خرسند است. بانو ملازاده احساسی وصف‌ناشدنی را تجربه می‌کند؛ چیزی که در کلام نمی‌گنجد و نمی‌تواند درباره‌اش حرف بزند یا توضیح بدهد. اما برای حرف زدن از سوی منطقی و عقلانی ماجرا، تردیدی به خود را نمی‌دهد و تاکید می‌کند: «عقل می‌پذیرد که او مسیر اهل‌بیت(ع) را انتخاب کند. مسیر فرزندم، سیر کمال انسانی بود و بابت آن راضی و شکرگزارم. هر آنچه خدا راضی باشد، من نیز راضی هستم و به جای رجوع به احساسم، به حکم عقل می‌پذیرم و سپاسگزار هستم.»

گویا شهید رادمهر معمولا شال مشکی دور گردن داشت و این شال برای خیلی‌ها سوال‌برانگیز بود، از جمله برای مصیب معصومیان، نویسنده و همرزم شهدای خان‌طومان. معصومیان جواب سوال را از مادر شهید می‌گیرد و مطلع می‌شود که آن شال سیاه همیشگی، به خاطر عزای حسین(ع) بوده است. شهید رادمهر تکنیسین مخابرات بود و در میدان نبرد با سیم‌ها و بی‌سیم‌ها سر و کار داشت. روز شهادتش تعداد زیادی از تانك‌های دشمن، منهدم شده بود. شهید رادمهر پشت بی‌سیم گفت: ماشاا... عروسی دارد شروع می‌شود، بچه‌ها نگران نباشید، این یك بازی است. این آخرین جملاتی بود که از محمود رادمهر شنیده شد.

روایتی از برادر شهید زکریا شیری

به خاطر فاطمه

آذر مهاجر
فرهنگ و هنر

دو دست، این تمام چیزی است که از پیکر زکریا شیری به خانواده‌اش تحویل داده می‌شود. گویا خودش چنین می‌خواسته و چنین شده! برادر شهید به نقل از ایوب عزیزی، یکی از همرزمان شهید زکریا شیری، تعریف می‌کند که روزی نشسته بودند و از تمایلات‌شان حرف می‌زدند؛ عزیزی گفته بود کاش تا اینجا آمده‌ایم، دست‌کم خونی از ما برای حضرت زینب(س) ریخته شود. اما زکریا شیری گفته بود که به جانبازی رضایت نمی‌دهد و تاکید کرده بود می‌خواهد شهید شود. دوست نداشت اگر جانباز یا حتی شهید شد، جسمش وبال کسی باشد یا احدی برای پیکر او به زحمت بیفتد.

پاییز سال ۱۳۹۴ بود که خبر شهادت زکریا شیری به خانواده‌اش رسید. وقتی روح شهید زکریا به آسمان پرواز کرد، بدنش در خاك تصرف‌شده توسط دشمن، جا مانده بود. برادر شهید تعریف می‌کند، وقتی زکریا به آسمان پرکشید، دخترش سه‌ساله بود و ما چشم به‌راه تولد پسرش بودیم؛ پسری که هرگز پدرش را ندید.

برادر شهید از روزی تعریف می‌ک
که منطقه شهادت زکریا شیری
پیکرش را نیافته‌اند. همه ناامی
گفته بود: یك باردیگر هم به ح
قسم داده بودند به جان فاطم
دو دست شهید بود و لباس‌ها
شهادت زکریا از دعای پدرش
برادرش می‌گوید و بر عشق
به پدر و مادرش تاکید می‌کن
امیدوار است بتواند راه او را ادا
قدم‌هایی در این باره برداشت
گروه جهادی به نام برادرش
ماجرا از این قرار است که از جم
زکریا شیری، یك گروه کوچك خ
کمك به نیازمندان. شهید به ه
نیازمندان شهرشان قزوین ر
آنها یاری می‌دادند. حالا بعد از ش
گروه کوچك به همت برادر شه
است به گروه جهادی شهید ش

روایتی از شهید رضا حاجی‌زاده

حالا که می‌روی، من شاکرم

کبریا مقدس
جام جم مازندران

خان‌طومان را به مقصد وطن ترک کرده و به آغوش خانواده‌هایشان بازگشته‌اند تا چشم‌انتظاری علوی‌تباران را به بازگشت‌شان، پایان دهند. پنج شهید از مازندران با کاروان شهدای خان‌طومان می‌آید و یکی از آنها رضا حاجی‌زاده است. شهیدی که خودش می‌دانست قرار است به کدام معبد و مقصود برسد ولی مادرش امید داشت که بماند و نرود. مادر دل خوش کرده بود به رشادت و شهامت فرزندش و امید داشت که با روحیه شادش به این زودی کسی را دلتنگ رفتن خود نکند، اما حالا که رضای او به رضای خدا تن داده، او هم شکرگزار است.

این مادر که داغ به دل دارد، حقیقت مرگ را باور می‌کند و می‌داند هر انسانی روزی آمده و روزی خواهد رفت. بنابراین از رفتن فرزندش فقط دلتنگ است و بس؛ نه گلایه‌ای دارد و نه حرفی به جز تسلیم و رضا. مادر شهید رضا حاجی‌زاده می‌گوید از این‌که فرزندش برای رفتن از این جهان فانی، شهادت را انتخاب کرده، راضی و خرسند است.

مادر شهید حاجی‌زاده امیدوار بود، طور دیگری از آمدن پیکر فرزندش به وطن باخبر می‌شد؛ طوری آرام‌تر، مهربان‌تر و همراه‌تر با دل داغدیده یک مادر اما تمام اندوه ازدست‌رفتن فرزند و درد جانگاه نبودن رضا را به رحمت صبر و تسلیم واگذار کرده؛ آنچنان که جز زبان به شکر باز نمی‌کند.

شهید مهدی

دیگر چش

زینب مرزوقی
جام جم خوزستان

خان‌طومان فقط نا
قهرمان‌های ایرانی را در
چندساله‌ای است که ا
دوباره سر باز کرده و تازه
خطه خوزستان که مردم
کرده‌اند. امروز شهید نظری به خانه‌اش بازگشته
اما این بار مثل همیشه نیست؛ اگر روزگاری دائ
دقت برادرش در انجام واجبات یاد می‌کند، از نظم
اسحاق نظری نیکی‌های برادر شهیدش را یکی بع
حقوق پاسداری را گرفت آن را وقف نیازمندان محل
نظری سهم داشتند. خانواده، دوستان و آشنای
دیگری به پای کار بودن. کار خیری نبود که مهدی
را به دوش نگیرد. اسحاق نظری حالا با اشک و
عاقل‌تر از خودش بوده و هرگاه زبان به سخن ب
جان سپردن. زندگی خانواده نظری در چهار سال
یکی یکی پر می‌کشیدند و با پرواز هر رزمنده، ق
تمام این سال‌ها در خانواده نظری تکرار شده: م

دیروز پاسخ س
آغوش و ب
می‌داد و ح
به وطن باز
تاریخ شه
با اول فرور
و این دو عض
شهیدمار
بازگش
چشم

مادران و همسران شهدا به روایت محبوبه بلباسی

ایستاده در روشنایی

اسفند سال ۹۶ بود؛ به مناسبت سالروز وفات حضرت ام‌البنین(س) که به نام روز تکریم مادران و همسران شهدا در تقویم نامگذاری شده است، گوشی تلفن را برداشتیم تا با یکی از عاشق‌ترین همسران شهدا حرف بزنیم. چقدر با روحیه و چه دلپذیر از همسر شهیدش، محمد بلباسی می‌گفت و در فضای مجازی می‌نوشت. زنی که امانتدار خوبی برای محمد بوده و هست و به شکل شایسته‌ای برای فاطمه، حسن، مهدی و زینب مادری می‌کند. اگر یادتان باشد ماحصل این گفت‌وگو با عنوان «ایستاده زیر نور ماه» در روزنامه جام جم منتشر شده بود.

وقتی از محبوبه بلباسی پرسیدیم بهترین فیلمی که درباره مادران و همسران شهدا دیده چه بوده، گفت: «مطمئنا شیار ۱۴۳ بهترین فیلمی است که در این زمینه دیده‌ام و خانم مریلا زارعی فوق‌العاده نقش یك مادر شهید را بازی کردند. خانم فاطمه معتمدآریا هم در آباجان بازی فوق‌العاده‌ای داشتند و خیلی خوب نقش را درآوردند.»

همسر شهید بلباسی همچنین گفته بود: «درباره شهدا فیلم‌های زیادی ساخته شده که همه آنها هم قوی نبودند و البته در میان‌شان آثار خوب و موفق هم وجود دارد. به نظرم ساخت فیلم‌هایی درباره شهدا، هنوز خیلی کار دارد و سینما می‌تواند استفاده بهتری از این ظرفیت کند. فکر می‌کنم اگر کتاب‌هایی که من در این زمینه خوانده‌ام، به‌صورت فیلم‌های سینمایی یا سریال‌های تلویزیونی تولید شود، چقدر جذاب و اثرگذار خواهد بود. کتاب هم فوق‌العاده است، اما تاثیر تصویر و رسانه چیز دیگری است. شاید خواندن کتاب‌ها برای بچه‌ها سنگین باشد، ولی وقتی همان موضوعات و ماجراها را در قالب فیلم ببینند، با آن ارتباط برقرار می‌کنند.»

محبوبه بلباسی در بخشی از صحبت‌هایش اشاره کرد که قرار بود او و همسرش به تماشای فیلم ایستاده در غبار- فیلمی درباره جاویدالاثر احمد متوسلیان - بروند، اما محمد دیگر برنگشت و شهید شد و همسرش بعدا خودش سی‌دی فیلم را خرید و دید.

همسر شهید بلباسی در این مصاحبه، تصویر کلیشه‌ای از همسران و مادران شهدا را کنار زد و گفت: «برخی فکر می‌کنند ما همیشه بالای مزار شهدای‌مان نشسته‌ایم و در حال گریه کردن هستیم. من که وسط این قصه هستم، به شما می‌گویم اصلا این‌طور نیست. همه زندگی می‌کنند، ضمن این‌که از همسران‌شان به‌عنوان قهرمان یاد می‌کنند. سینما به‌خوبی می‌تواند قالب و تصویر کلیشه‌ای در این زمینه را با ساخت فیلم‌هایی خوب، جذاب و تاثیرگذار از بین ببرد.»

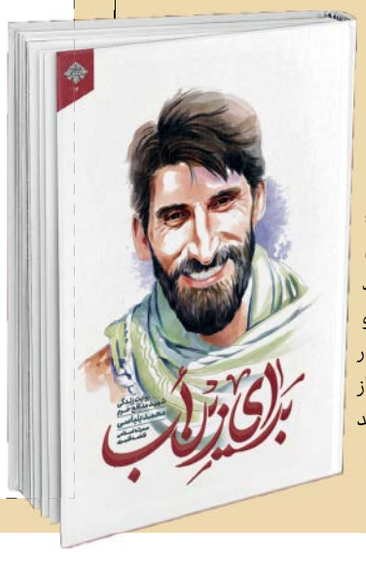

یادداشت:
سمیه اسلامی
نویسنده «برای زین آب»

مردی که خستگی را خسته کرد!

سال ۹۵ بود؛ آن هنگام که قلب‌ها در خوابی عمیق فرورفته بودند و شعارها فقط روی کاغذها عملی می‌شدند، مردانی از دیار علویان دل به دریای خان‌طومان زدند تا پرچم عزت کشورمان پایین نیاید.

اگر روز حرکتشان از پادگان عملیاتی لشکر ۲۵ کربلا به سمت سوریه نظاره‌گرشان بودید، نوای خوش چشمان پر از شعف‌شان را می‌شنیدید که می‌گفتند:

خانه‌زاد تبار عشقیم و ریزه‌خواریم بر سر این خوان

سرمان نذر آل فاطمه است، مردمان قبیله سلمان

آری، جوانمردان مازندرانی رفتند تا امنیت ما خدشه‌دار نشود؛ اما ناجوانمردانه در یک جنایت جنگی در خان‌طومان سوریه جاماندند و رد خون آنها جاری شد تا اکنون‌که خبر آمد پیکری درراه است...!

گفتند بروبچه های تفحص، پیکر هشت شهید خان‌طومان را پیدا کردند و از آن میان وقتی نام «محمد بلباسی» را شنیدم، قبل از هر چیز یاد زینبش افتادم که قرار است برای اولین بار، بابا را در قامت دنیایی‌اش ببیند؛ زینبی که بعد از آسمانی شدن پدر، زمینی شد!

در تمام مدتی که کتاب خاطرات شهید محمد بلباسی را می‌نوشتم، تلاش کردم جوری قلم بزنم که وقتی زینب بزرگ شد، با روایت‌های این کتاب، بابامحمد را زندگی کند.

آری، کتاب «برای زِیْنْ اَبْ» روایت پدری است که چهار فرزند خود را به خدا سپرد و رفت تا از مرزهای ایران اسلامی حراست کند. شخصیت چندبعدی شهید بلباسی، کتاب را خواندنی‌تر و قابل‌توجه کرده است. اهل کتاب پس از خوانش این اثر، با مفهوم آتش به اختیار بودن و البته روحیه جهادی شهید در مقاطع مختلف از عمر کوتاه، اما پربرکتش آشنا می‌شوند و می‌فهمند که اگر انسان از زمان خود به‌درستی استفاده کند و به هر اتفاقی در وقت و جایگاه خودش رسیدگی کند، دیگر هیچ‌چیز در زندگی قضا نمی‌شود.

شهید بلباسی سال‌ها باروحیه جهادی، مرد عمل بود؛ یک روز حرف از اردوهای جهادی زد و خودش علمدار برپایی‌اش شد؛ روز دیگر از ساخت اردوگاه مازندرانی‌ها گفت و پای دغدغه‌اش ماند؛ یک‌بار هم حرف از یادمان هفت‌تپه زد و خودش تمام‌قد پایش ایستاد؛ بعدتر از اردوی راهیان نور غرب گفت و احیایش کرد؛ این اواخر هم به دنبال بین‌المللی شدن خادمین شهدا بود و سر از اربعین و برپایی موکب درآورد.

خلاصه کنم؛ محمد بلباسی آن‌قدر خستگی‌ناپذیر بود که مرا یاد این جمله از حاج احمد متوسلیان می‌اندازد که می‌گفت: «هرگاه پرچم محمد رسول ا... را بر افق عالم زدی، حق‌داری استراحت کنی!»

و به نظرم چقدر محمد این جمله را خوب فهمیده بود...!

اکنون او و دوستانش بازگشته‌اند و برای آمدنشان همه به استقبال آمده‌اند. باورم این است که تابوت‌هایشان مفاهیمی را حمل می‌کنند تا یادمان بیاورند که این شهدا ادامه غیرتی هستند که از ۱۴۰۰ سال قبل، از کربلا جوشیده و تا همین اکنون به کائنات حیات بخشیده است. عده‌ای بیهوده می‌پندارند که شهدا مرده‌اند و آنها زنده؛ حقیقت این است که محمد بلباسی و دوستانش، در زاویه‌ای قائم از افق ایستاده‌اند تا ظهور منجی!